

مرگ بهار عرب و استثنای دور از دخالت آمریکا و متحدانش

محمد سهیمی

مقدمه

بهار عرب در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ با خود سوزی آقای محمد ابو عزیزی، جوان ۲۶ ساله تونسی که یک دست فروش کنار خیابان بود که اسباب کاسبی ایشان را شهرداری گرفته بود، خود ایشان را نیز تهدید و تحقیر کرده بود، و حتی یکی از کارمندان شهرداری به ایشان سیلی زده بود، در شهر سیدی بوزید در تونس آغاز شد. ایشان که با فروش میوه و سبزی در کنار خیابان خانواده خود را حمایت میکرد، و هزینه درس خواندن یکی از خواهران خود در دانشگاه را تامین میکرد، دو هفته بعد بخاطر شدت جراحات خود در چهارم ژانویه ۲۰۱۱ درگذشت، که مرگ ایشان جرقه‌ای بود که آتش انقلاب تونس را آغاز کرد، انقلابی که به سرعت به چندین کشور دیگر در شمال آفریقا و خاور میانه رسید، و بهار عرب نام گرفت.

از همان آغاز، بهار عرب دیکتاتورهای مرتجع عرب تحت رهبری عربستان سعودی و حامیان آنها در غرب را به وحشت انداخت. دیکتاتورهای عرب ریشه دار شدن بهار آزادی در جهان عرب را معادل نابودی قدرت خود می‌دیدند. پرنس الولید بن طلال از عربستان سعودی که ثروت افسانه‌ای دارد، عکس مشترک با آقای مایکل جکسون خواننده مرحوم آمریکایی دارد، و در غرب هم زندگی میکند، اعلام کرد که بهار عرب در واقع "ویرانی عرب" است. شاهزاده دیگر عربستان، پرنس ترکی الفیصل، اعلام کرد که بهار عرب "باعث ویرانی و نابودی" است. شیخ صالح الفوزان، یکی از مهمترین علمای عربستان، اعلام کرد که بهار عرب شیطانی است. همان طور که آیت‌الله علی خامنه‌ای جنبش بزرگ سبز را "فتنه" نامگذاری کرد، مقامات عربستان نیز از بهار عرب بعنوان یک فتنه نام بردند. در عین حال، پرنس سعود الفیصل وزیر خارجه عربستان مسلح کردن تروریست‌های سلفی در سوریه را یک "وظیفه" اعلام کرد.

و البته غرب هم به رهبری آمریکا از هر گونه دموکراسی در جهان عرب وحشت دارد. نئوکان‌های آمریکا که نقشه برای حمله و تجزیه هفت کشور در خاور میانه و شمال آفریقا را داشتند و به عراق هجوم غیر قانونی و جنایت کارانه بردند، و نظامی که در پی ایجاد یک "خاور میانه نوین" با طولانی کردن جنگ تابستان ۲۰۰۶ بین اسرائیل و حزب‌الله لبنان بود، چطور ممکن است از دموکراسی واقعی در جهان عرب استقبال کند؟ چنین دموکراسی‌هایی نه تنها دست غرب را از چپاول منابع طبیعی این کشورها کوتاه خواهد کرد، بلکه بسیار محتمل خواهد بود که بخاطر حمایت بی دریغ آمریکا از اسرائیل منابع انرژی خود را به اسانی در اختیار غرب قرار ندهند. در همان آغاز بهار عرب، خانم هیلاری کلینتون وزیر خارجه وقت آمریکا مرتب میگفت که آمریکا "ثبات و امنیت" را در این کشورها حمایت می‌کند، که معنی واقعی آن حمایت از رژیم‌های دیکتاتوری بود.

هدف مقاله کنونی بحث در باره بهار عرب و بخصوص سه نکته مهم راجع به آن میباشد، که عبارتند از،

اول، بهار عرب، به استثنای یک مورد کاملاً مرده و از میان رفته است..

دوم، وضعیت جهان عرب در حال حاضر بسیار بدتر از گذشته، بخصوص درست قبل از آغاز انقلاب‌های بهار عرب می‌باشد.

سوم، مهمترین دلیل برای شکست بهار عرب مداخله آمریکا و متحدان آن در کشور هایی بود که در آنها بر ضد حکومت دیکتاتوری انقلاب آغاز شده بود. برای روشن ساختن این ادعا تنها کشوری که در آن بهار عرب به نتیجه نسبتاً مطلوبی رسیده است مورد بحث قرار می‌گیرد.

بهار عرب در جهان اسلام

چه کشور هایی انقلاب و تظاهرات مردم در رابطه با بهار عرب را تجربه کردند؟ چه کشور هایی نتایج مثبت و یا منفی بهار عرب به آنها سرایت کرد؟ مهمترین کشور هایی که مردم آنها در نتیجه بهار عرب انقلاب کردند و تلاش وسیع برای برپا سازی حکومت‌های دمکراتیک نمودند عبارت بودند از تونس، لیبی، مصر، یمن، بحرین و سوریه. کشور هایی که در آنها تظاهرات بزرگ برای تغییرات دمکراتیک در نتیجه بهار عرب اتفاق افتاد عبارتند از [الجزائر](#)، اردن، [کویت](#)، [مراکش](#)، و [سودان](#). عراق هم کشوری است که نتایج بهار عرب بر آن تاثیر عمیقی داشته است، اگر چه خود بهار عرب به آن سرایت نکرد. سوالی که باید بدان پاسخ داد این است: وضعیت این کشورها در حال حاضر چیست؟ آیا وضع بهتری دارند، و یا بهار عرب اوضاع در آنها را بمراتب بدتر کرد؟ اجازه دهید اوضاع در این کشور هارا یکی بعد از دیگری مورد بررسی قرار دهیم.

مصر

در دو مقاله انگلیسی در سال ۲۰۱۱، [اینجا](#) و [اینجا](#)، نگارنده بهار عرب در مصر را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. همانطور که در [مقاله دوم گفته شد](#)، تندروهای نظامی ایران، بخصوص سپاه پاسداران، نگران تحولات مصر بودند چرا که اگر انقلاب مصر منجر به برپایی یک نظام کاملاً دمکراتیک در مصر میشد، با توجه به نقش ارتش مصر در سیاست و اقتصاد، نقش نیروهای مسلح ایران، بخصوص سپاه پاسداران، در سیاست و اقتصاد ایران نیز بشدت زیر سوال میرفت. ولی متأسفانه انقلاب مصر عقیم شد.

انقلاب مصر رسماً در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ با تظاهرات بزرگ آغاز شد. از نظر غرب و اسرائیل مصر مهمترین و استراتژیکترین کشور عربی است. بنا بر این، با توجه به تجربه انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، واضح بود که غرب و اسرائیل به آسانی از مصر نمی‌گذشتند. در چند روز اول انقلاب آمریکا تحت عنوان حمایت از "ثبات و امنیت" مصر سعی در کنترل اوضاع داشت. ولی زمانی که عمق نفرت مردم از دیکتاتوری فاسد و دست نشانده آقای حسنی مبارک، که از ۱۴ اکتبر ۱۹۸۱ بعد از قتل انور سادات بر مصر با پنجه آهنین حکومت کرده بود و منافع غرب و بخصوص اسرائیل را بر منافع کشور خود ترجیح میداد، آشکار شد، همان کاری شد که در ایران شده بود: برای جلوگیری از تعمیق انقلاب و افتادن رهبری آن به دست آنچه که غرب و ارتش مصر "عناصر نامطلوب" میپنداشت، آقای حسنی مبارک به سرعت و فقط پس از ۱۶ روز از آغاز انقلاب توسط ژنرال‌های مصری، بخصوص [ژنرال سامی حافظ عنان](#) رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح مصر که اگر چه در شوروی تعلیمات نظامی گرفته بود ولی با پنتاگون [روابط بسیار نزدیکی داشت](#)، از قدرت کنار گذاشته شد، همانطور که محمد رضا شاه را از ایران خارج کردند. پس از متجاوز از یک سال تلاش، سر انجام قانون اساسی جدید نوشته شد، انتخابات بر گذار شد، و آقای محمد مرسی از گروه اخوان المسلمین در ۳۰ جون ۲۰۱۲ به ریاست جمهوری رسید.

ولی اخوان نشان داد که اگر چه یک سازمان بسیار منضبط و ریشه دار در اپوزیسیون بود، برای اداره کشور آمادگی نداشت، و اصولاً تصور غلطی از جامعه مصر دارد. اخوان تصور میکرد که چون برنده

انتخابات شده و نیز هویت جامعه مصر اسلامی است، قادر خواهد بود که آرمان خود از جامعه ایده‌ال، یعنی یک جامعه و حکومت مذهبی، را به مردم مصر و حتی مذهبی‌های معتدل تر از اخوان در مدتی کوتاه بقبولاند. در عین حال، اگر چه آقای مبارک از صحنه خارج شده است، ساختار قدرت در مصر تغییر نیافته است. بخصوص، ارتش مصر با قدرت عظیم اقتصادی خود هنوز نقش حیاتی در مصر بازی می‌کند. با کمک نیروهای مسلح شبکه حامیان رژیم قدیم در بوروکراسی مصر برای دولت آقای مرسی مسائل بسیار پیچیده ای، نظیر توزیع نکردن مواد غذایی و قطع آب و برق، درست کردند که بر عدم رضایت مردم و خشم آنها افزود که تصور میکردند که مسائل عظیم کشور باید "یک شبه" حل شوند. در نتیجه، زمانی که مردم به تظاهرات بر ضد دولت آقای مرسی برخاستند، ارتش و نظام قدیم از فرصت استفاده کرده، و دست به کودتا زد. دولت آقای مرسی در ۳ جولای ۲۰۱۳ سرنگون شد.

کودتای مصر اولاً به بهار عرب در مصر پایان داد؛ ثانیاً ساختار حکومت را به زمان آقای مبارک، یعنی یک حکومت نظامی دیکتاتوری سکولار بازگرداند؛ ثالثاً باعث بازگشت و قدرت گرفتن نیروهای سلفی تروریستی در مصر شد که به ارتش مصر در صحرای سینا و بقیه جاها حمله میکنند، و رابعاً به نیروهای اسلامی، چه تندرو، ثابت کرد که تنها راه به قدرت رسیدن در مصر و حفظ آن از راه لوله تفنگ است، چرا که حتی زمانی که در انتخابات شرکت کرده و برنده میشوند، گروه‌های سکولار و ارتش مصر آنها را تحمل نمیکنند. این یکی از وحشتناکترین نتایج انقلاب عقیم شده مصر است، که مردم مصر سال‌های سال بهای آنرا خواهند پرداخت.

رهبر کودتا، ژنرال عبد الفتاح السیسی که تعلیم یافته پنتاگون و ارتش انگلیس است و در زمان آقای مبارک در ارتش مصر به مقام‌های بالا رسید، رئیس جمهور آینده مصر خواهد بود. زمانی که گفته شد که سربازان ارتش مصر دخترانی که در تظاهرات دستگیر شده بودند را برای "آزمایش بکارت" مورد معاینه قرار داده بودند، ژنرال السیسی در نهایت صراحت اعلام کرد، "امتحان بکارت انجام شد که هم دختران را محافظت کنند و هم افسران و سربازان از اتهام تجاوز مصون باشند." با رهبری ایشان جوانانی که انقلاب مصر را رهبری کردند، و همچنین بسیاری از رهبران لیبرال مصر که ساده لوحانه تصور میکردند که با حمایت آمریکا و غرب ارتش مصر پس از سرنگونی آقای مرسی حکومت را به آنها واگذار خواهد کرد، در زندان هستند. اختناق در مصر در حال حاضر بسیار شدیدتر از سال آخر قبل از انقلاب است. حتی یک کمدین ساده نیز مشمول سانسور است. مجله تایم به ژنرال السیسی لقب "فرعون جدید" را داد. در قانون اساسی جدید مصر ارتش حتی از زمان آقای مبارک نیز قدرت و اختیارات بیشتری دارد.

در تمامی این مدت افسران ارتش مصر در ارتباط نزدیک با پنتاگون بودند. دولت پرزیدنت برک اوباما که اصولاً هیچگاه از خارج شدن ارتش مصر از سیاست راضی نبود، حتی حاضر نشد کودتا را کودتا بنامد، چرا که در آنصورت مجبور میشد کمک نظامی خود به مصر را قطع کند. آقای جان کری وزیر خارجه و آقای چاک هیگل وزیر دفاع آمریکا از کودتا حمایت کردند. اسرائیل از اینکه ارتش مصر بار دیگر کنترل حکومت را در دست دارد بسیار خشنود است. عربستان، کویت، و امارات متحده عربی ۱۲ میلیارد دلار کمک اقتصادی به دولت کودتا داده‌اند، و قطر ۵ میلیارد دلار آقای السیسی انتخاب وزارت خارجه و دفاع آمریکا برای مصر است.

یک سوال مهم راجع به انقلاب مصر که به نظر می‌رسد کمتر کسی راجع به فکر کرده باشد از این قرار است. اگر انقلاب مصر با تظاهرات ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد، چرا جوانان آن کشور آنرا جنبش ششم آوریل نام نهادند؟ اتحادیه‌های کارگری مصر قرار بود که در ۶ آوریل ۲۰۰۸ دست به اقدامات وسیع در

سطح ملی بر ضد حکومت دیکتاتوری و فاسد آقای مبارک بزنند، که شامل تظاهرات و اعتصابات کارگری بود. این اقدامات قرار بود که از یک مرکز بزرگ صنعت نساجی آغاز شود. ولی دولت آقای مبارک بیرحمانه این اقدامات را سرکوب کرد، و صدا از غرب، بخصوص آمریکا در نیامد. اعتراض به نقض حقوق بشر توسط غرب شامل دولت‌های دیکتاتوری مورد حمایت غرب نمی‌شود. مردم غرب اطلاعی در مورد این موضوع ندارند، ولی جوانان مصری آنرا از یاد نبرده بودند.

حال که راجع به مصر بحث میشود، می‌توان یک سوال مهم را پاسخ داد. برای آزادیخواهان، مترقیان، و مردم ضد جنگ همیشه این سوال مطرح بوده است که دلیل حمایت بدون چون و چرای آمریکا از اسرائیل چیست. انواع دلایل برای این حمایت مطرح شده‌اند، که همگی میتوانند صحیح باشند. ولی از نظر نگارنده مهمترین دلیل این حمایت از این قرار است. [از کودتای افسران آزاد در مصر](#) در ۲۲ جولای ۱۹۵۲ که رژیم پادشاهی را در آن کشور بر انداخت، تا زمان مرگ در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰، زنده یاد جمال عبدالناصر رهبر فقید مصر پان عربیسم، [اتحاد کشورهای عربی](#) در برابر امپریالیسم و اسرائیل، را تجویز میکرد. در ۱۵ جولای ۱۹۵۸ [ژنرال عبدالکریم قاسم](#)، یک افسر چپگرا، نیز با یک کودتا رژیم پادشاهی را در عراق سرنگون کرد. آقای قاسم نیز پان عربیسم را ترویج میکرد، و در واقع این فکر از حمایت عظیم مردمی در سراسر جهان عرب برخوردار بود. [آمریکا پان عربیسم را بزرگترین خطر](#) برای منافع خود می‌دانست، که دقیقا به دلیل مقبولیت این فکر در بین توده‌های عرب بود. شکست سخت ارتش مصر و حکومت زنده یاد جمال عبدالناصر در جنگ اکتبر ۱۹۶۷ توسط اسرائیل یک شکست نظامی معمولی نبود، بلکه شکست آقای عبدالناصر، محبوب‌ترین رهبر عرب، و همچنین شکست و نابودی پان عربیسم بود. در نتیجه اسرائیل بزرگترین خدمت را به غرب در جهان عرب کرد. حتی یک نگاه اجمالی به تفرقه عظیم در جهان عرب، و روابط اسرائیل و آمریکا نشان میدهد که چرا از ۱۹۶۷ موضع آمریکا در باره اسرائیل سخت و غیر قابل انعطاف شد و به صورت حمایت بدون چون و چرا و کاملا یکطرفه درآمد.

نکته پایانی قابل ذکر [شعف عظیم](#) آن بخش از اپوزیسیون ایرانی مقیم خارج از کودتای مصر است که ادعای حمایت از دموکراسی و حقوق بشر دارد، ولی جیب بنفش خوشحالی خود از کودتا را نتوانست پنهان کند، که تنها دو دلیل داشت: اسلام ستیزی، و حرکت به سمت ماورای راست طیف سیاسی که به آمریکا-شیفتگی مفرط رسیده است. این بخش اپوزیسیون، که بسیار در مورد ایمان خود به دموکراسی ادعا نیز دارد، حتی به مخالفان کودتا فحاشی نیز کرد، و مطابق معمول اتهامات بی اساسی زد. یکی از آنها با کلمات دهان پر کنی نظیر دولت حقوقی و دولت ایمانی، و البته "دموکراسی" و "سکولاریسم" که دکان و نان و آب این افراد شده‌اند، به یک منتقد کودتای مصر حمله کرد و انواع و اقسام اتهامات را به ایشان زد. ایشان خشمگین بود که چرا آقای منتقد بر ماهیت کودتایی وقایع ماه جولای ۲۰۱۳ در مصر تاکید کرده و ادعا کرده بود که تاکید بر کودتا "دروازه‌های قدرت را به روی پایگاه اجتماعی نویسنده باز خواهد کرد"، که اتهامی است عجیب و بی اساس. خوانندگان گرامی میتوانند نقد این آقای خشمگین را [در اینجا](#) مطالعه کنند. ولی شعف این جماعت موجب میشود که بحث دیگری مطرح شود که حال بدان می‌پردازیم.

بنیاد گرایان سکولار و دموکراسی در خاور میانه

هفت سال پیش نگارنده [در یک مقاله](#) بنیاد گرایان اسلامی در ایران را با بخشی از اپوزیسیون ایران در خارج که متشکل از بخش مهمی از سلطنت طلبان، چپ‌های افراطی، و ضد مسلمانان و اسلام میباید مقایسه کرد، و بدین نتیجه رسید که این دو گروه تصویر آینه‌ای یکدیگرند. به عبارت دیگر نگاه‌های ایدئولوژیک دو گروه به مسائل کاملا متقارن است. نگارنده این گروه را [بنیاد گرایان سکولار](#) نامید که از

لحاظ رفتاری و عقیدتی همانقدر ایدئولوژیک و غیر قابل انعطاف فکر کرده و عمل میکنند که بنیاد گرایان مذهبی، و اسلامی. اخیراً [در یک مقاله وزین](#) آقای اکبر گنجی با نگاهی مشابه ولی از لحاظ جامعه شناسی علمی تر از نگاه نگارنده به بحث در باره مخالفین دولت انتخاب شده آقای مرسی در مصر و اخوان المسلمین پرداخت، و ایشان نیز همان لیبرال‌ها و سکولارهای مصریانی را که از کودتای نظامیان مصر حمایت کرده بودند را نه لیبرال، که بدرستی بنیاد گرایان سکولار نامید. نه تنها سکولارهای بنیاد گرای مصری، بلکه رفقای ایرانی آنها نیز از کودتا بطور آتشین حمایت کردند. یک به اصطلاح "لیبرال" اسلام ستیز از این جماعت [حتی افسوس خورد](#) که چرا شبیه کشتار مخالفین کودتا در مصر در ایران زمان انقلاب انجام نشده بود، که علاوه بر غلط بودن، ماهیت اسلام ستیزی بنیادگرایانه اش را نشان می داد. ایشان به پیامبر اسلام هم اهانت های بسیار تندی در صفحه فیس بوک خود کرد. اینها لیبرال نیستند، "سکولارهای بنیادگرای مدافع کودتا" میباشند. چهاردهه حکومت به شدت خشن نظامیان در مصر را بر یک سال حکومت آقای مرسی که از طریق انتخابات به حکومت رسیده بود، ترجیح داده و به استقبال کودتایی رفته اند که دیده بان حقوق بشر فقط کشتار یک روزش را [بدترین کشتار تاریخ معاصر مصر](#) خواند.

"سکولارهای بنیادگرای مدافع کودتا" با همه ادعاهای خود در باره دموکراسی، کوچکترین ایمانی به آن ندارند. این گروه ترجیح میدهند که در حکومت‌های فاشیستی و شبه فاشیستی ضد دینی، و یا حکومت‌های کودتایی نظامیان زندگی کنند، تا در حکومت یک حزب اسلامی که از طریق انتخابات کاملاً آزاد به قدرت رسیده باشد و قواعد یک نظام دمکراتیک را نیز کاملاً رعایت کند. نمونه بسیار خوب آن ترکیه است. از زمان تأسیس جمهوری ترکیه در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ نظامیان سه بار [کودتا کرده‌اند](#). حکومت سکولار آنها یک نظام شبه فاشیستی بود که کوچکترین حقی برای اقلیت‌های ترکیه، از قبیل کرد ها، را به رسمیت نمیشناخت تا جایی که کرد هارا [ترک‌های کوهستانی خطاب میکرد](#)، اجازه فعالیت احزاب اسلامی را نمی‌داد، و غیره. وضعیت حقوق بشر در ترکیه [برای ده‌ها سال وحشتناک بود](#) و همیشه توسط اتحادیه اروپا و سازمان‌های حقوق بشری معتبر محکوم میشد. نظامیان حتی [آقای نجم الدین ارباکان](#) نخست وزیر ترکیه را با وجودی که از طریق انتخابات به قدرت رسیده بود فقط پس از یک سال مجبور به استعفا کرده و حزب ایشان را هم منحل کردند، چرا که حزب سیاسی ایشان ریشه در اسلام داشت. ولی پس از درخواست ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا، این اتحادیه برای نظامیان ترکیه کاملاً این موضوع را روشن کرد که نمیتوانند جلوی حکومت احزابی که ریشه در اسلام دارند را بگیرند، اگر آن احزاب از طریق دمکراتیک به قدرت رسیده باشند.

[حزب عدالت و توسعه ترکیه](#) در سال ۲۰۰۱ تأسیس شد. این حزب چندین بار انتخابات پارلمانی ترکیه را با اکثریت بالا برده است، و در حال حاضر دارای ۳۱۹ عضو در پارلمان ۵۵۰ نفری ترکیه است. عدالت و توسعه یک حزب معتدل و از نظر اقتصادی لیبرال است. این حزب احترام به حقوق بشر، از جمله حقوق انسانی و [شهروندی کرد هارا](#)، و وضعیت آن در ترکیه را بسیار بهبود بخشیده، ترکیه را [از لحاظ اقتصادی](#) در ده سال گذشته بسیار توسعه داده، و از همه مهمتر موفق شده است که [نظامیان را بکلی از سیاست خارج کند](#). بنا بر این، این حزب یک سازمان سیاسی بسیار موفق اسلامی است که نشان داده است که نه تنها قادر است که در انتخابات دمکراتیک پیروز شود، نه تنها قادر است که کشور خود را توسعه دهد، بلکه عملکرد آن در یک چهار چوب کاملاً دمکراتیک است. این حزب ماهیت سکولار قانون اساسی ترکیه را نیز تغییر نداده است، ولی بسیاری متمم‌ها در مورد حقوق شهروندی را [به آن اضافه نموده است](#). علیرغم این موضوع "سکولارهای بنیادگرای مدافع کودتا" ی ایرانی و غیر ایرانی دائماً به این حزب حمله میکنند. ظاهراً این جماعت ترجیح میدهد ترکیه توسط دیکتاتوری نظامی اداره شود، و نه یک حزب

معتدل که به تمامی اصول دموکراتیک وفادار مانده است. بحث بین آقای گنجی و دکتر عباس میلانی را تماشا کنید، و ببینید که دکتر میلانی، علاوه بر بسیاری از ادعاهای بیپایه، چگونه تصویری از حزب عدالت و توسعه ارائه میدهد که هیچ گونه ربطی با واقعیت ندارد.

دفاع از کودتا ننگ بزرگی در کارنامه اسلام ستیزان باقی خواهد گذاشت. آیا مضحک نیست که آدمی خود را طرفدار دموکراسی و حقوق بشر معرفی کند و در عین حال از کودتا دفاع کند؟ آن هم کودتاگرانی که برای دهه ها مردم کشورشان را سرکوب و غارت کرده اند؟ آیا یک سوسیالیست میتواند از کودتاگران آمریکایی دفاع کند؟

لیبی

از دهه ها قبل لیبی در کانون توجه غرب بوده است. منابع عظیم نفت بسیار سبک لیبی یک دلیل برای این توجه است، و جایگاه استراتژیک آن دلیل دیگر. در ۱ سپتامبر ۱۹۶۹، جنبش افسران آزاد لیبی به رهبری سرهنگ دوم معمر قذافی، که از افسران آزاد مصر الهام گرفته بودند، رژیم پادشاهی در لیبی را سرنگون کرد. از آن زمان به بعد غرب، و بخصوص آمریکا به دنبال سرنگونی حکومت آقای قذافی بود. در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ حکومت سرهنگ قذافی از بسیاری از جنبش های آزادی بخش، بخصوص فلسطینی ها، حمایت میکرد، لیبی به شدت با اسرائیل مخالف بود، آقای قذافی مردم عرب را به شورش بر ضد حاکمان خود دعوت میکرد، و در قاره آفریقا بسیار فعال بود، که دلایل دیگری برای تلاش آمریکا بر سرنگونی حکومت لیبی بودند. بمباران لیبی در آوریل ۱۹۸۶، اعمال تحریم های اقتصادی بر ضد لیبی، ایزوله کردن دیپلماتیک لیبی، و فعالیت های سازمان سیا در لیبی برای بیشتر از ۳۰ سال - اینجا و اینجا را ببینید - همگی نشان از تلاش آمریکا برای سرنگونی حکومت آقای قذافی بود. دلیل دیگر برای تلاش آمریکا و غرب برای سرنگونی حکومت آقای قذافی برنامه هسته ای آن کشور بود، که مطابق معمول تبلیغات، دروغ ها، و اغراق ها در مورد آن، مثل برنامه هسته ای ایران، توسط اسرائیل، لابی آن در آمریکا، و همچنین محافظه کاران و نئونکان های آمریکا بسیار زیاد بود. در دسامبر ۲۰۰۳ سرهنگ قذافی اعلام کرد که کشورش برنامه هسته ای خود را متوقف می کند. آژانس بین المللی انرژی هسته ای با کمک کشورهای غرب تمامی برنامه هسته ای لیبی را برچید. علیرغم این موضوع، و با اینکه پس از برچیدن برنامه هسته ای خود، روابط لیبی با غرب حسنه شد، غرب هم چنان به دنبال هدف همیشگی خود، یعنی سرنگونی دولت قذافی و بر روی کار آوردن یک حکومت دست نشانده بود..

در اواخر ژانویه ۲۰۱۱ جمال الحاجی، نویسنده و تحلیلگر سیاسی، که قبلا هم دستگیر شده بود، از مردم دعوت کرد که با الهام از تونس به تظاهرات بپردازند، که توسط دولت دستگیر شد. در اوائل فوریه آقای قذافی با فعالان سیاسی و روزنامه نگاران ملاقات کرد و به آنها در باره تظاهرات هشدار داد. تظاهرات در ارتباط با بهار عرب در ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ در بنغازی در جلوی مرکز پلیس آغاز شد، ولی با واکنش شدید دولت آقای قذافی روبرو شد. در ۱۸ فوریه پلیس و ارتش از بنغازی بیرون رفتند. علاوه بر مردم عادی، دو گروه اسلامی تندرو، گروه اسلامی جنگندگان لیبی و لشکر عبیده بن جراح که عبدالفتح یونس، یکی از مهمترین فرماندهان شورشیان را کشت، در شورش شرکت داشتند. آقای قذافی ادعا کرد که این گروه در واقع القاعده هستند، و ژنرال جیمز استوریدیس، فرمانده عالی پیمان ناتو، اذعان کرد که عناصر القاعده در جنگ شرکت داشتند. مرکز مبارزه با تروریسم در دانشکده نظامی وست پوینت آمریکا در گزارشی ادعای آقای قذافی را تأیید کرد، و گزارش داد که در مقایسه با جمعیت لیبی هیچ کشوری آنقدر جنگنده های خارجی در آن وجود ندارد. یک سند منتشر شده توسط ویکیلیکس هم نشان میداد که یکی از

رهبران شورشیان، [ابو صفیان بن قمو](#)، قبلا در زندان گوانتانامو بعنوان یک تروریست زندانی بود. پنج هزار نیروی مزدور از مالی نیز به لیبی رفتند تا در جنگ به دولت کمک کنند، که به آنها روزی هزار دلار مزد پرداخت میشد. چون حدود دو هزار نفر کشته شده بودند، و حکومت آقای قذافی از هلی کوپتر و هواپیما برای حمله به مخالفین استفاده میکرد، طرفداران به اصطلاح مداخله بشر دوستانه فریاد برآوردند.

آمریکا و پیمان ناتو قصد دخالت در لیبی را داشتند، ولی احتیاج به یک پوشش سیاسی از طرف جهان عرب داشتند که دوباره متهم به حمله به یک کشور دیگر عربی نشوند. با رهبری عربستان جلسه فوق العاده [اتحادیه عرب برگزار شد](#) که در آن از ۲۲ عضو فقط ۱۱ کشور حضور داشتند. عربستان و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج (فارس) دارای ۷ رأی بودند، و در نتیجه حمایت از حمله به لیبی ظاهرًا توسط اتحادیه عرب "تصویب شد." در ۱۷ مارس [شورای امنیت سازمان ملل قطع نامه ۱۹۷۰](#) را صادر کرد که پرواز بر فراز لیبی توسط نیروهای دولتی را ممنوع کرد، که این ممنوعیت توسط پیمان ناتو و آمریکا به اجرا درآمد. البته آمریکا و ناتو از پوشش شورای امنیت استفاده کرده و عملاً وارد جنگ شدند. در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۱ نگارنده این مداخله را [یک تجاوز امپریالیستی](#) ارزیابی کرد، که گذشت زمان درستی آنرا ثابت کرد. [روسیه و چین هم بعدها اعلام کردند](#) که فریب آمریکا و غرب را خورده بودند، و حمایت آنها از قطع نامه شورای امنیت فقط برای منطقه پرواز ممنوع بود، نه برای تجاوز به لیبی. به همین دلیل این دو کشور تمام قطع نامه‌های شورای امنیت [در باره سوریه را وتو کرده‌اند](#). علاوه بر ناتو، [نیروی هوایی قطر](#) هم در بمباران لیبی شرکت کرد.

سناتور جان مکین تعداد کشته شدگان پس از بمباران های ناتو را [25 هزار تن اعلام کرد](#). اکثریت بزرگ [آمارها نشان میدهد](#) که حدود ۳۰،۰۰۰ نفر در لیبی کشته شده، و ۵۰،۰۰۰ نفر زخمی شدند؛ [نیو یورک تایمز گزارش داد](#) که تعداد کشته شدگان تا ۵۰،۰۰۰ میتواند باشد. وزیر بهداشت دولت انتقالی لیبی نیز تعداد کشته شدگان را [حدود ۳۰،۰۰۰ نفر اعلام کرد](#).

شرایط کنونی لیبی چیست؟ این کشور عملاً به [دو بخش تقسیم شده](#)، که قسمت شرق آن که بیشتر منابع نفتی لیبی در آن قرار دارد در دست نیروهای تندرو می‌باشد که به کمک پیمان ناتو بر سر کار آمدند، قسمت غرب آن [کاملاً در آشوب است](#)، دولت مرکزی فقط بر روی کاغذ وجود دارد و [عملاً صاحب قدرت نیست](#)، و اسلحه از لیبی هم به [شورشیان سوریه](#) و هم به [شورشیان مالی](#) و کشورهای نزدیک آن میرود. اکنون آشکار شده است که تروریست هائیکه به [سفارت آمریکا در لیبی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۲ حمله کردند](#)، با [سیا در ارتباط بودند](#)، و سازمان سیا در زمان حمله در بنغازی حضور داشت و مشغول عملیات مخفی برای [فرستادن اسلحه به سوریه](#) بود. جنگ داخلی در لیبی همچنان ادامه دارد. در هفته پایانی ژانویه جنگ بین [سربازان دولت مرکزی و یک میلیشیا](#) ادامه یافت و در ۱ فوریه چند نفر ترور شدند.

حکومت سرهنگ قذافی یک حکومت دیکتاتوری بود، ولی دولت او برای رفاه مردم لیبی اقدامات بسیار وسیعی انجام داده بود، و [لیبی یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای آفریقا بود](#). تمامی آن دستاوردها از میان رفته است، و اصولاً کشوری به نام لیبی آنطور که قبلاً شناخته شده بود ممکن است که هرگز دیگر وجود نداشته باشد. مداخله به اصطلاح بشر دوستانه آمریکا و متحدان آن در لیبی یک فاجعه کامل است، ولی اپوزیسیون ایرانی طرفدار تحریم، و یا جنگ، و یا تجزیه ایران سخت طرفدار این حمله بود. نگارنده این موضوع را در دستکم دو مقاله، [اینجا و اینجا](#)، مورد بحث قرار داده است، و بنا بر این احتیاجی به تکرار آن نیست.

بحرین

بهار عرب در بحرین و واکنش آمریکا به آن بخوبی عدم صداقت ادعاهای نظام سیاسی آمریکا در باره حمایت از دموکراسی را نشان میدهد. بحرین، که در کتاب‌های درسی نگارنده در نوجوانی استان چهاردهم ایران معرفی میشد ولی با زد و بند محمد رضا شاه با انگلیس و شیوخ عرب به یک کشور مستقل تبدیل شد، محل مقر ناوگان پنجم آمریکا است. حدود ۷۰ درصد جمعیت بحرین شیعه جعفری است، و بقیه سنی، ولی نه تنها اقلیت سنی بر کشور حاکم است، بلکه اکثریت شیعه توسط حاکمیت همیشه سرکوب شده است.

با دعوت جوانان بحرین از مردم و با الهام از تظاهرات مردم مصر و تونس، اعتراضات مردم بحرین به حکومت فاشیستی بحرین در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ آغاز شد. قبل از آن در تابستان ۲۰۱۰ نیز تظاهراتی بر پا شده بود. در تظاهرات ۱۴ فوریه دستکم ۳۰ نفر مجروح شدند و یک نفر کشته شد. در روز بعد در جریان تظاهرات در مراسم دفن کشته شده روز قبل، یک نفر دیگر کشته شد. تظاهرات ادامه یافت و بر تعداد تلفات افزوده شد. در ۱۵ مارس سلطان حامد پادشاه بحرین حالت فوق‌العاده اعلام کرد و از روز بعد سرکوب شدید اپوزیسیون آغاز شد که دستکم ۸ نفر کشته شدند. تا ۱۷ مارس دستکم هزار نفر دستگیر شده بودند. اپوزیسیون ۲۵ مارس را "روز خروش" اعلام کرد که توسط دولت سرکوب شد. در ماه آوریل حمله نیروهای دولتی به مساجد شیعیان آغاز شد که ده‌ها مسجد را ویران کرد، از جمله مسجدی که ۴۰۰ سال پیش ساخته شده بود. دستگیری و شکنجه دستگیر شدگان همچنان ادامه دارد. دستکم ۶۴ در صد دستگیر شدگان شکنجه شده‌اند. مثل همیشه دولت بحرین مزدوران سنی، از قبیل پاکستانی و سوریه‌ای، را وارد کشور کرده تا به سرکوب اپوزیسیون کمک کند.

در تمام این مدت، بجز اظهارات سطحی و بی اهمیت، دولت‌های غرب بخصوص آمریکا کوچکترین اعتراضی به حکومت بحرین نکردند. شبکه الجزیره که پوشش کامل از اوضاع تونس و مصر داشت، در باره بحرین گزارش‌های آنچنانی نداشت. خانم امبر لایون، خبرنگار شبکه سی ان ان، شبکه و دولت آمریکا را متهم کرد که از پخش گزارش ایشان در مورد سرکوب اپوزیسیون در بحرین جلوگیری کرده است. خبرنگاران بسیاری از کشورها موفق نشدند که ویزا برای ورود به بحرین دریافت کنند. شبکه العربیه که متعلق به عربستان است نیز گزارش‌های بسیار سطحی و محتاطانه در باره بحرین داشته است. گویی، ناگهان، حقوق بشر دیگر مهم نیست، مردم بحرین شایستگی مداخله بشر دوستانه را ندارند، و دموکراسی برای آنها مضر است. به خبرنگاران گفته شد که مسابقه ماشین رانی فرمول یک در بحرین، که فقط برای ثروتمندان است را میتوانند گزارش دهند، ولی اوضاع داخلی کشور را نه.

در ۱۴ مارس ۲۰۱۱ نیروهای عربستان سعودی و امارات متحده عربی وارد بحرین شدند تا تظاهرکنندگان را سرکوب کنند. عربستان ادعا کرد که "به تقاضای" بحرین برای کمک پاسخ داده است. آمریکا به این مداخله اعتراضی نکرد و تامی ویتز، یک سخنگوی کاخ سفید فقط از عربستان و شرکا خواست که طوری عمل کنند که به حقوق مردم بحرین احترام گذشته شود. چگونه اینکار با اشغال کشور آنها ممکن است؟ تا ۱۵ مارس ۲۰۱۳ دستکم ۱۲۲ نفر از مردم بحرین کشته شده بودند. با توجه به اینکه جمعیت ایران ۶۰ برابر بحرین است، ۱۲۲ نفر کشته در بحرین معادل متجاوز از ۷۲۰۰ کشته در تظاهرات، بعنوان مثال، جنبش سبز است، در حالیکه در مقاله ایکه نگارنده بزبان انگلیسی منتشر کرد، تعداد شهدای تأیید شده جنبش سبز حدود ۱۱۰ نفر بودند. ولی در حالیکه غرب به شهید شدن جوانان ما اعتراض کرد - که البته کاملاً سیاسی بود، نه بخاطر احترام به حقوق بشر - کوچکترین اعتراض معنی داری از طرف غرب به حاکمین بحرین نشد. تعداد مجروحین معلوم نیست، چرا که دولت بحرین از آمار

دادن توسط بیمارستان‌ها و کلینیک‌های پزشکی جلوگیری کرده است، ولی دستکم ۲۷۰۸ نفر مجروح شده‌اند، که معادل متجاوز از ۱۶۲،۰۰۰ مجروح در ایران می‌باشد.

آمریکا و متحدان عرب آن، بخصوص عربستان، از پیروزی بهار عرب در بحرین نیز جلوگیری کردند.

یمن

یمن، همانند بحرین، نمونه بسیاری خوبی از عدم صداقت غرب در باره حمایت از دموکراسی در خاور میانه است. در عین حال، مانند بحرین، یمن همچنین نمونه دیگری است از سیاست دولت ارتجاعی و دیکتاتوری مذهبی عربستان که بطور خیلی فعال بر ضد تولد، ریشه گرفتن، و گسترش یافتن نظام‌های دموکراتیک در خاور میانه و بطور کلی تر جهان اسلام جلوگیری می‌کند، و به دلیل نفت خود از دشمنی و یا حتی انتقاد غرب در امان است. در حالیکه، بعنوان مثال، ۱۵ نفر از ۱۹ تروریست حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتباع عربستان بودند، این ایران، عراق، و افغانستان بودند که باید هزینه این حمله را می‌پرداختند. در عین حال، حدود ۴۵ درصد جمعیت یمن شیعه هستند، که بخاطر آن عربستان احساس خطر می‌کند، بخصوص که اقلیت شیعه خود عربستان در شرق آن کشور در مناطق نفتی آن زندگی می‌کند. دولت‌های یمن همیشه شیعیان در یمن را شدیدا سرکوب کرده‌اند.

اولین کشوری که به جنبش بهار عرب که از تونس آغاز شده بود پیوست یمن بود، اگر چه تظاهرات اولیه، که در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۱ صورت گرفت، بر ضد شرایط بد اقتصادی بود. این تظاهرات در صنعا پایتخت یمن اتفاق افتاد ولی به عدن شهر مهم دیگر یمن هم سرایت کرد. ولی تظاهرات به سرعت به سمت مخالفت با آقای علی عبدالله صالح رئیس جمهور اتوکرات یمن چرخید، بطوری که ایشان در ۲ فوریه اعلام کرد که در انتخابات بعدی یمن شرکت نخواهد کرد، و سعی نیز خواهد کرد که پسر او جانشین پدرش شود. ولی تظاهرات بزرگ در ۳ و ۱۸ فوریه، و همچنین ۱۱ مارس ادامه یافت. تظاهرات ۱۸ مارس با حمله ارتش به مردم خونین شد و منجر به کشته شدن ۵۲ نفر شد. این واقعه باعث استعفای جمع زیادی از مقامات دولت یمن شد. شورای همکاری خلیج فارس چندین بار سعی کرد که مابین اپوزیسیون و دولت یمن میانجیگری کند، ولی هر بار آقای صالح در ابتدا برنامه شورا را می‌پذیرفت، و بعد نظر خود را تغییر میداد. در واقع شورا نیز سعی در برپایی یک حکومت دموکراتیک در یمن نداشت، چرا که تمامی اعضای آن خود کشورهای غیر دموکراتیک هستند. سر انجام در ۲۳ ماه مه ۲۰۱۱، شیخ صدیق ال‌اهمار، رئیس بزرگترین قبیله یمن حمایت خود را از اپوزیسیون اعلام کرد. طرفداران مسلح ایشان به نیروهای دولتی حمله کردند که تعدادی در آن برخورد کشته شدند. یک بمب در کاخ ریاست جمهوری در سوم ماه جون منفجر شد که آقای صالح را بشدت مجروح کرد، بطوریکه ایشان را برای معالجه به عربستان منتقل کردند. در حالیکه نظر عموم این بود که ایشان به یمن باز خواهند گشت، آقای صالح در سپتامبر ۲۰۱۱ به یمن بازگشت.

بخشی از ارتش یمن نیز به معترضین پیوست، و در نتیجه جنگ داخلی کم و بیش در یمن آغاز شد. نیروهای اسلامی تندرو که با القاعده در ارتباط بودند نیز به جنگ پیوستند و به پلیس و سربازان حمله میکردند. در اوائل جولای ۲۰۱۱ دولت یمن به ریاست معاون آقای صالح، سر لشکر عبد ربه منصور هادی که کنترل دولت را در غیاب رئیس جمهور در دست داشت، تقاضای مخالفین را برای تشکیل دولت انتقالی نپذیرفت. در ۱۸ سپتامبر نیروهای وفادار به دولت به تظاهر کنندگان در صنعا حمله کرده و دستکم ۲۶ نفر را کشتند. بر طبق گزارش دیدبان حقوق بشر، تا ۱ اکتبر ۲۰۱۱ دستکم ۲۲۵ نفر کشته شده و

۱۰۰۰ نفر مجروح شده بودند. در هفتم اکتبر رهبر مخالفان، [خانم توکل کرمان](#) که یک روزنامه نگار و عضو ارشد حزب اصلاح یمن است، برنده جایزه صلح نوبل شدند. سرانجام، در ۲۳ نوامبر ۲۰۱۱ آقای صالح [پیشنهاد شورای همکاری خلیج فارس را پذیرفت](#)، به شرطی که تحت تعقیب کیفری برای جنایات خود قرار نگیرد. [انتخابات در ۲۱ فوریه ۲۰۱۲ برگزار شد](#)، و [ادعا شد](#) سرلشگر هادی ۶۵ در صد رأی را بدست آورده است. ایشان قرار است که بعد از انتخابات پارلمانی امسال از ریاست جمهوری کناره گیری کند. ولی صلح و آرامش به یمن باز نگشته است. [آتش بس بین شیعیان و سنی‌های](#) تحت حمایت عربستان بارها شکسته شده است، و [بمب گذاری در مناطق مختلف](#) هنوز ادامه دارد.

در تمامی این مدت آمریکا و عربستان از آقای صالح حمایت کردند. عربستان دموکراسی در یمن، کشور همجوار خود، را نمی‌پذیرد، و [آمریکا تصور میکرد](#) که یک نظامی مثل آقای صالح برای یمن، که در آن نیروهای تروریستی فعال هستند، بهتر است. حمله هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا به یمن که منجر به کشته شدن تعداد زیادی از مردم بیگناه شده است، [اینجا](#)، [اینجا](#)، و [اینجا](#) را بعنوان مثال ببینید، نه تنها کمکی به بهتر شدن اوضاع نمی‌کند، بلکه [تعداد بیشتری تروریست](#) در یمن تولید می‌کند. سه سال بعد از بهار عرب در یمن، آینده این کشور در ابهام کامل است، و عربستان [کنترل کامل بر این کشور دارد](#). [بمب گذاری](#) در یمن ادامه یافته و [آتش بس بین نیروهای شیعه و نیروهای دولتی](#) شکسته شده است. [فقط در یک نبرد](#) در ۱ فوریه ۲۰۱۴ هفتاد و هشت نفر کشته شدند.

سوریه

در [یک مقاله مفصل قبلی](#) نگارنده مساله سوریه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، و بنا بر این نیازی به تکرار آن نیست. بطور خلاصه چنین می‌توان گفت: اولین تظاهرات در سوریه که در ۱۵ مارس ۲۰۱۱ انجام شد، تلاشی بود مسالمت آمیز توسط اپوزیسیون دمکرات آن کشور برای تغییرات مسالمت آمیز در سوریه و حرکت به سوی برپایی یک نظام دمکراتیک. ولی حکومت دیکتاتور سکولار آقای بشار الأسد پاسخ اعتراض‌های مسالمت آمیز را با گلوله داد، که تلاش مسالمت آمیز را به سرعت به یک جنگ خونین تبدیل کرد. این جنگ خونین نیز می‌توانست به سرعت پایان یابد، اگر آمریکا، فرانسه، انگلیس، و متحدان منطقه‌ای آنها، یعنی عربستان، اردن، ترکیه، امارات متحده، و قطر مداخله نمی‌کردند. ولی اکنون، جنگ سوریه دیگر یک جنگ داخلی نیست، بلکه یک جنگ نیابتی است. در یک طرف آمریکا و متحدان آن قرار دارند که هر یک برای خود دلیلی برای حمایت از شورشیان، که اکثریت بزرگ آنان تروریست هستند، دارند. در طرف دیگر، ایران، روسیه و چین قرار دارند که آنان نیز هر یک برای خود دلیلی برای حمایت از دولت آقای اسد دارند.

در حال حاضر عربستان ایران را [بزرگترین و خطرناکترین دشمن خود می‌پندارد](#)، و ظاهراً جمهوری اسلامی نیز همین نگاه را به عربستان دارد. در یک جلسه بحث در کنگره آمریکا، [آقای فردریک هاف](#) که یک دیپلمات امریکائی و مسول هماهنگی سیاست آمریکا در منطقه خاور میانه در وزارت خارجه آمریکا بود و حالا عضو شورای آتلانتیک است، [گفت که دیپلمات‌های ایرانی به ایشان گفته‌اند](#) که ایران نه اسرائیل و نه آمریکا، بلکه عربستان را مهمترین و خطرناکترین دشمن خود می‌پندارد، و دلیل آن حمایت عربستان [از جنگ شیعه و سنی](#)، و تروریست‌های سلفی و وهابی است که بزرگترین خطر برای منطقه هستند. نه تنها عربستان از تروریست‌ها در سوریه حمایت می‌کند، بلکه بزرگترین مانع صلح در آن کشور است، ضمن آنکه تروریست‌های سلفی در عراق نیز قدرت گرفته‌اند.

فرانسه، انگلیس و آمریکا هر سه از موضع عربستان حمایت میکنند. انگلیس و فرانسه، با اقتصادهای بد خود بدنبال قرار دادهای چند میلیارد دلاری در عربستان هستند، و آمریکا و عربستان روابط استراتژیک دارند، البته اگر ایران و آمریکا روابط خود را ترمیم کنند، بدلیل کاهش نیاز آمریکا به نفت خاور میانه، چرخش استراتژیک آن بسوی چین و اقیانوس آرام، و نفوذ ایران در منطقه، اهمیت عربستان برای آمریکا کاهش خواهد یافت.

قطر، امارات متحده، و اردن به مقدار زیاد دنباله رو عربستان هستند، و همگی آنها از هلال شیعه متشکل از ایران، عراق، سوریه، و حزب الله لبنان وحشت دارند.

روسیه و چین مایلند که هژمانی آمریکا در منطقه ضعیف شود، بخصوص روسیه که در سوریه یک پایگاه دریایی دارد. و، البته، ایران و دولت سوریه اتحاد استراتژیک دارند.

پیروزی تروریست‌ها در سوریه بزرگترین خطر برای منطقه، و حتی برای اسرائیل، آمریکا، و عربستان است. هیچ کشوری در آن منطقه از خطرات وجود یک نیروی تروریستی که سوریه و یا حتی بخشی از آنرا کنترل کند در امان نخواهد بود. به همین دلیل است که حتی برخی از دیپلمات‌های آمریکا تصور میکنند که دولت آقای اسد، با همه جنایات خود، از تروریست‌ها در سوریه بهتر است. در ۳۰ ژانویه ۲۰۱۴ آقای جیمز کلپر، مدیر امور اطلاعاتی ملی آمریکا در سنای آمریکا گفت که سوریه "بصورت قویترین مرکز جذب جنگنده‌های خارجی درآمده که امیدوارند در آنجا دست به جهاد بزنند." ایشان همچنین گفت که هفت هزار جنگنده خارجی - یعنی در واقع تروریست - به سوریه رفته‌اند. یک گزارش نیو یورک تایمز تعداد تروریست‌های خارجی در سوریه را ۱۱،۰۰۰ برآورد کرده است. این تعداد عظیم را چه کشوری حمایت می‌کند؟ تبدیل نزاع بین نیروهای دمکراتیک و هواداران آقای اسد به جنگ بین شیعه و سنی توسط عربستان و حمایت غرب، عربستان، و قطر از اپوزیسیون که اکثریت عظیم آنرا تروریست‌ها تشکیل میدهند نه تنها باعث سرنگونی دولت آقای اسد نشد، بلکه به تصدیق آقای کلپر در سخنان خود در روز سه شنبه ۴ فوریه در سنای آمریکا باعث قدرتمندتر شدن او نیز شده است، چرا که در مقایسه با تروریست‌ها اکثریت مردم سوریه در حال حاضر دیکتاتوری سکولار آقای اسد را بسیار بهتر میدانند.

سوریه بهترین نمونه برای عدم صداقت آمریکا در باره ادعای خود در مورد حمایت از نظام‌های دمکراتیک در خاور میانه است. این کشور چشم خود را بروی جنایات عربستان در آن منطقه بسته، کمک‌های مالی و تسلیحاتی در اختیار شورشیان قرار داده، و حتی در آستانه دخالت مستقیم نظامی در سوریه بود، که خوشبختانه به دلایل گوناگون از اینکار عقب نشینی کرد. با یکصد و سی هزار کشته، نیم میلیون مجروح، میلیون‌ها آواره، و یک کشور ویران شده سوریه و مردم آن سرنوشت غم‌انگیزی دارند.

تونس: تنها برنده بهار عرب

در یک مقاله در ۱۹ ژانویه ۲۰۱۱ نگارنده انقلاب تونس را مورد بحث قرار داد، و درس‌هایی که ایرانیان میتوانند از آن فرا گیرند را بررسی کرد. در آن مقاله گفته شد که دو دلیل عمده برای پیروزی سریع مردم تونس در اخراج آقای زین العابدین بن علی رئیس‌جمهور تونس از قدرت وجود داشت: شرکت همه اقلشار جامعه و سازمان‌های جامعه مدنی، بخصوص سازمان‌های کارگری در انقلاب، و اتکا بر خود بجای تقاضای کمک از غرب. تحولات سه سال گذشته بخوبی صحت مدعای نگارنده را نشان داد.

بهار عرب در اصل از تونس آغاز شد. فقط پس از یازده روز از آغاز تظاهرات در تونس آقای زین العابدین بن علی رئیس جمهور آن کشور از تونس گریخت و به تبعید گاه دیکتاتورهای مسلمان، یعنی عربستان سعودی، گریخت، همان جایی که عیدی امین از اوگاندا، و علی عبدالله صالح از یمن رفته بودند. جانشین ایشان آقای فواد المیزع بود که تا ۱۲ دسامبر ۲۰۱۱ بعنوان رئیس جمهور موقت باقی ماند، تا اینکه رئیس جمهور کنونی آقای یوسف مرزوقی انتخاب شدند. تظاهرات وسیع آقای محمد غنوشی، نخست وزیر، را هم در ۲۷ فوریه ۲۰۱۱ مجبور به استعفا کرد. اگرچه در انتخابات پارلمانی ۲۳ اکتبر ۲۰۱۱ حزب اسلامی رنسانس ۴۱ در صد آرا را بدست آورد و پیروز انتخابات بود، ولی قادر به اداره کشور نشد، و در ژانویه ۲۰۱۴ از قدرت کناره گیری کرد تا یک قانون اساسی جدید آماده شود و یک دولت بیطرف بر سر کار آید. انتخابات جدید در روز ۲۶ ژانویه ۲۰۱۴ برگزار شد.

با این ترتیب تونس تنها تجربه موفق بهار عرب بود. چرا؟ بخاطر اینکه این کشور کوچک هیچگونه اهمیت استراتژیک برای آمریکا و متحدان آن ندارد. نه میدانهای نفتی بزرگی در تونس وجود دارند، و نه این کشور از لحاظ جغرافیایی در محلی استراتژیک قرار دارد. به همین دلیل نه آمریکا و نه قدرت استعماری سابق تونس، یعنی فرانسه، در تونس مداخله کردند. از طرف دیگر، بر خلاف کشورهای دیگر مورد بحث در این مقاله، جامعه مدنی، اتحادیه‌های کارگری، و سازمان‌های غیر دولتی در تونس نیرومند بوده و هستند؛ ارتش در انقلاب و روند سیاسی دخالت نکرد؛ سکولارها خواهان انحلال احزاب اسلامی و یا جلوگیری از شرکت آنها در انتخابات نشدند، و احزاب اسلامی معتدل و با احتیاط عمل کردند. تنها نقش مهم ارتش تونس مقابله با طرفداران آقای بن علی در سازمان‌های اطلاعاتی، و بخشی از پلیس که به غارت اموال مردم پرداخته بودند، بود.

تمامی این عوامل به پیروزی سریع انقلاب، برگزاری انتخابات آزاد، و همینطور به مذاکرات بین احزاب اسلامی در قدرت و گروه‌های اپوزیسیون بعد از پیروزی انقلاب کمک شایانی نمودند، که خود مهمترین دلیل برای ترک قدرت مسالمت آمیز حزب اسلامی در قدرت بود. تونس نشان داد که مردم هر کشوری میتوانند بدون مداخله خارجی راه خود را برای یک آینده بهتر پیدا کنند. تجربه این کشور همچنین نشان داد که احزاب اسلامی در یک کشور اسلامی با جامعه مدنی نیرومند میتوانند از طریق انتخابات آزاد بر سر کار آیند، و همچنین بطور مسالمت آمیز از قدرت کناره گیری کنند.

کشورهای دیگر

همانطور که در آغاز مقاله گفته شد، به غیر از شش کشوری که در آنها بهار عرب مستقیماً باعث تظاهرات و انقلاب شد، در چندین کشور دیگر هم تظاهرات بزرگ بر پا شد، اگر چه به قوت و شدت آن شش کشور نبود. نتایج آن چه بود؟ اجازه دهید به یکی از آنها، اردن، که در خاور میانه است بپردازیم.

در اردن تظاهرات در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد، که در اصل بر ضد بیکاری، تورم و فساد بود و مردم خواهان بر کناری آقای سمیر رفاعی نخست وزیر بودند. در تظاهرات بعدی مردم خواهان پادشاهی مشروطه و اصلاحات در سیستم انتخاباتی شدند. تظاهرات حتی به مناطق روستای نیز کشیده شد و تا پایان ۲۰۱۱ با شدت ادامه یافت. تنها دلیلی که تظاهرات، بدون آنکه تغییر مهمی در اردن روی دهد، کاهش یافت، ولی هنوز بصورت پراکنده ادامه دارد، جنگ در سوریه، آمدن تعداد زیادی آواره سوریه به اردن، و ترس مردم به دچار شدن به همان سرنوشت بود. عبدالله دوم پادشاه اردن آقای رفاعی را از کار برکنار کرد و به جای ایشان آقای معروف بخیت را منصوب کرد که تا ۲۴ اکتبر ۲۰۱۱ بیشتر دوام نیاورد، و

جای خود را به آقای شوکت خساونه داد که او نیز فقط تا ۲ مه ۲۰۱۲ دوام آورد. بعد از ایشان آقای فائز تراونه منصوب شد که در اکتبر ۲۰۱۲ کنار رفت و جای ایشان را آقای عبدالله انسور، نخست وزیر کنونی گرفت. در واقع پادشاه اردن همان کاری را می‌کند که محمد رضا شاه در پایان دوران خود کرده بود.

علیرغم نداشتن منابع طبیعی مهم، اردن همیشه برای آمریکا و اسرائیل دارای اهمیت استراتژیک بسیار زیادی بوده است. رژیم آن کاملاً وابسته به این دو کشور و عربستان است. شصت در صد جمعیت فلسطینی هستند، و اردن هم مرز سوریه، اسرائیل، عراق و عربستان است. سازمان‌های جاسوسی اردن همکاری نزدیکی با سازمان سیا دارند. در حقیقت ملک حسین پادشاه قبلی اردن و پدر آقای عبدالله دوم حقوق بگیر سیا بود. بهار عرب در اردن هیچ نتیجه‌ای نداشته است.

عراق و لبنان: در آتش جنگ بخاطر بهار عرب

احتیاجی نیست که در باره هجوم غیر قانونی، و به عقیده بسیاری جنایتکارانه، آمریکا و انگلیس به عراق توضیح داده شود. بسیاری از تحلیلگران و کارشناسان در باره این هجوم مقاله و کتاب نوشته‌اند، فیلم ساخته‌اند، مصاحبه کرده‌اند، و غیره. نگارنده خود هفت سال پیش در یک مقاله مفصل نتایج ویرانگر این هجوم را بر شمرده و بنا بر این احتیاجی به تکرار آن نیست. جالب اینجاست که هجوم به دلیل سلاح‌های کشتار جمعی خیالی عراق انجام شد، ولی پس از آنکه دروغ بودن تمامی آن ادعاها ثابت شد، پرزیدنت جرج بوش و مقامات دولت او، و همچنین تونی بلیر نخست وزیر جنایتکار سابق انگلیس و سگ یودل آقای بوش هجوم به عراق را مداخله بشر دوستانه نامیدند..

ولی عراق از بهار عرب مصون نمانده است. به دلیل جنگ سوریه، براه انداختن و دامن زدن جنگ شیعه با سنی توسط عربستان و متحدانش، و سیاست‌های غرب در خاور میانه، عراق که میرفت تا ثبات پیدا کرده، و به سوی دموکراسی حرکت کند دوباره درگیر یک جنگ خانمان سوز داخلی شده است که اینبار بین دولت مرکزی و تروریست‌های القاعده در عراق که توسط نیروهای سلفی و وهابی از کشورهای ناحیه خلیج فارس حمایت میشوند میباشد. جبهه نصرت، یکی از مهمترین گروه‌های تروریستی در سوریه در واقع بخشی از القاعده در عراق است. تنها در سال ۲۰۱۳ نزدیک به ۸۹۰۰ نفر در عراق کشته شده‌اند که رقمی است بسیار بالا. در ماه ژانویه سال جاری ۱۰۱۳ نفر کشته شده‌اند که حاکی از بدتر شدن وضعیت است. عراق عربستان را بارها متهم کرده است که از تروریست‌ها حمایت می‌کند. جنگ در سوریه القاعده را احیا کرده است، و نسبت به ده سال پیش این سازمان تروریستی جهنی مناطق بیشتری را کنترل می‌کند.

از هجوم آمریکا و انگلیس به عراق تاکنون دستکم نیم میلیون، و احتمالاً متجاوز از ۴.۱ میلیون مردم بیگناه عراق بدلیل اوضاع بوجود آمده در آن کشور پس از هجوم کشته شده‌اند. اگر متناسب با جمعیت کشور در نظر بگیریم، معنی این آمار این است که دستکم ۵ میلیون نفر از مردم آمریکا و یا ۱,۳ میلیون نفر از هموطنان ما در ایران در اثر هجوم قدرت‌های خارجی به کشورشان کشته شده‌اند. یادآوری میشود که تلفات آمریکا در جنگ جهانی دوم نزدیک به چهار صد و هفده هزار نفر، در ویتنام نزدیک به پنجاه و نه هزار نفر، و در افغانستان و عراق جمعاً نزدیک به هفت هزار نفر بوده است، و تعداد شهدای ایران در جنگ با عراق نزدیک به ۲۷۵,۰۰۰ نفر.

نتایج جنگ وحشتناک سوریه به لبنان نیز سرایت کرده است. چون حزب‌الله لبنان در حمایت از رژیم آقای اسد وارد جنگ سوریه شد و تعادل قوا را به سود رژیم بر هم زد، تروریست‌های سنی با حمایت عربستان نیز به **ترور** و **بمب‌گذاری** در لبنان پرداخته‌اند، که توسط سوریه و حزب‌الله **بدان پاسخ داده شده است**. عربستان فقط به حمایت "پنهان" از تروریست‌ها کفایت نکرده است، بلکه متحدان سنی خود در لبنان را به موضع‌گیری سخت در برابر شیعیان تحریک کرده است. رهبر یک گروه لبنانی که با القاعده در ارتباط است نیز **در لبنان دستگیر شده است**.

حمایت عربستان از سنی‌ها و مسیحیان لبنان، و همچنین ارسال نیروهای سلفی به آنجا برای بمب‌گذاری، ممکن است که جنگ داخلی در لبنان را نیز دوباره آغاز کند. اخیراً عربستان **سه میلیارد دلار در اختیار فرانسه قرار داد** که ارتش لبنان را مجهز به سلاح‌های پیشرفته کند، به شرطی که حزب‌الله لبنان در دولت لبنان شرکت نکند. البته اینکار فروپاشی ارتش لبنان در امتداد تقسیم‌بندی‌های مذهبی در لبنان را تضمین خواهد کرد، که منجر به جنگ داخلی خواهد شد.

کلام پایانی

نگارنده امیدوار است که خوانندگان گرامی با او هم‌عقیده باشند که، اول، بهار عرب، به استثنای تونس، مرده است؛ دوم، وضعیت جهان عرب در خاور میانه و شمال آفریقا در حال حاضر بسیار بدتر از سال ۲۰۱۰، درست پیش از آغاز بهار عرب است، و سوم، یکی از مهم‌ترین دلایل شکست بهار عرب، اگر نه مهم‌ترین آنها، مداخله آمریکا و متحدان غربی آن، به همراه متحدان مرتجع آن در ناحیه در امور داخلی این کشورها می‌باشد. رژیم دیکتاتوری مذهبی عربستان و حمایت آن از تندروها و تروریست‌های سلفی و وهابی بزرگترین خطر برای صلح و ثبات منطقه، و پیشرفت آن بسوی دموکراسی واقعی است. در عین حال، تجربه تونس نشان داد که هرگاه جامعه مدنی در یک کشور نیرومند باشد، مردم آن کشور میتوانند نظام دلخواه سیاسی خود را بدون کمک از دولت‌ها و گروه‌های خارجی برپا کنند، و در عین حال احزاب سیاسی معتدل مذهبی نیز قواعد دموکراسی را رعایت میکنند.

دکتر محمد سهیمی، **استاد دانشگاه کالیفرنیا ی جنوبی** و سر دبیر وبسایت **اخبار ایران و گزارش‌های خاور میانه**، تحلیلگر مسائل ایران می‌باشد که مقاله‌های او در ۱۵ سال گذشته در بسیاری از نشریات و وبسایت‌های انگلیسی منتشر شده‌اند.